



مفهوم‌شناسی مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم‌السلام

رسول رضوی^۱

هاشم رضوی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۹/۲۸

چکیده

در سده اخیر نظریه‌ای از سوی طرفداران تقریب مذاهب اسلامی مطرح گشت که در بحث امامت بین دو مسئله زعامت سیاسی و مرجعیت علمی قائل به تفکیک شد؛ به گونه‌ای که مورد اول را مسئله‌ای تاریخی که امروزه نقش چندانی در مشکلات عملی جامعه مسلمانان ندارد و مورد دوم را مسئله‌ای کلامی اعتقادی که طرح آن می‌تواند گره‌گشای بن‌بست‌های جوامع اسلامی باشد، به شمار آورد. از این سبب لازم بود تا تعریف دقیقی از مفهوم مرجعیت علمی امامان علیهم‌السلام و چرایی آن ارائه شود. در این مقاله و در پاسخ به این سؤال با استفاده از منابع حدیثی، تاریخی و کلامی و به شیوه توصیفی-تحلیلی، این نتیجه حاصل گشت که اصطلاح مرجعیت ائمه علیهم‌السلام دو معنای متبع بودن، یعنی وجوب رجوع به قول، فعل و تقریر امام و معنای حاکم و داور بودن، یعنی هرگاه اختلافی در فهم یا تقریر و تبیین مسئله‌ای پیش آمد، گفتار، کردار و تقریر امام، فصل‌الخطاب و حاکم خواهد بود را در خود نهفته دارد و مفهوم یادشده مقید به قید و مشروط به شرط خاصی نیست. بازبینی منابع تاریخی-حدیثی نشان می‌دهد که مسلمانان و دانشمندان و بزرگان جامعه اسلامی در زمینه‌های مختلفی به آن بزرگواران رجوع کرده و در این رجوع فرقی بین علوم دینی و غیردینی نگذاشته‌اند؛ همچنین در طرف مقابل هم آن بزرگواران در هیچ موردی از پاسخگویی استتکاف نکرده و به تناسب رجوع‌های صورت گرفته، به سؤال‌ها پاسخ داده و در اختلافات علمی موجود به داوری پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی

مرجعیت امامان، علم ائمه، زعامت سیاسی، گستره مرجعیت.

۱. دانشیار گروه کلام اسلامی دانشگاه قرآن حدیث، نویسنده مسئول و عضو پیوسته انجمن کلام اسلامی حوزه علمیه قم (razavi.r@chmail.ir).

۲. دانش‌آموخته شیعه‌شناسی و مدرس مرکز تخصصی شیعه‌شناسی (razavi.hashem@yahoo.com).

مقدمه

از مباحثی که در سده اخیر و در عرصه مباحث امامت پژوهی، جلوه بیشتری یافته است، پیشنهاد تفکیک بین دو مسئله «ریاست» و «مرجعیت» امام است، با این توضیح که مسئله ریاست دنیوی و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسائل سیاسی و حکومتی بعد از وفات آن حضرت - که از آن تعبیر به «زعامت و خلافت» می‌شود-، بحثی تاریخی است و از نظر عملی نزاع بر سر آن فایده‌ای ندارد؛ در حالی که مسئله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیین دین و بیان مسائل علمی بعد از آن حضرت که از آن با اصطلاح «مرجعیت احکام» یاد می‌شود، مسئله‌ای تاریخی و کلامی بوده و امروزه نیز می‌تواند در حل مسائل، مشکلات و بحران‌های دینی راهگشا باشد. (مطهری، ۱۳۸۲، ۲۱: ۱۲۵) بحثی که قبل از این و از نگاهی دیگر در کتاب‌های کلامی با عنوان «حجیت قول صحابی» و یا «حجیت قول اهل البیت علیهم السلام» مطرح می‌شد (رضوانی، ۱۳۸۴، ۱: ۳۵۵ و ابن‌قیم الجوزیه، ۱۴۱۱ق، ۴: ۱۳۱) و تا کنون نیز در شکل سنتی همچنان محل مناقشه و چالش‌های کلامی است.

این پیشنهاد، یعنی جدا کردن مسئله زعامت از مسئله مرجعیت دینی، به صورت جدی اولین بار در حوزه نجف مطرح شد و از سوی دانشمندانی چون سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی (۱۲۹۰-۱۳۷۷ق) صاحب *المراجعات*^۱ (عاملی، ۱۴۲۶ق: ۵۲، ۷۶، ۴۰۸ و ۶۰۱)، محمدحسین آل‌کاشف الغطاء (۱۲۹۴-۱۳۷۳ق)، مؤلف *الفصول المهمة فی تألیف الأمة* و مدافع جدی تقریب مذاهب اسلامی، مؤلف *اصل الشیعه و اصولها* که از بزرگان دعوت به وحدت اسلامی بود (شرف‌الدین، ۱۴۲۶ق: ۵۳) و هر دو نیز از شاگردان آخوند خراسانی بودند، (آوای بیداری، ۱۳۷۲: ۱۲ و ۷) آغاز شد و بعد از آن نیز مرحوم محمدرضا مظفر (۱۳۲۲-۱۳۸۳ق) از همراهان جریان تقریب مذاهب، آن را پیگیری کرد (فخلعی، ۱۳۸۳: ۱۸۹ و ۱۹۰).

این بزرگواران به این نتیجه رسیده بودند که طرح مناقشات تاریخی خلافت یعنی حقانیت و عدم حقانیت خلفا، نه تنها به نتیجه نخواهد رسید، بلکه باعث تشدید خصومت‌ها و تعمیق شکاف بین مذاهب خواهد شد؛ در حالی که امید به ثمر نشستن بحث از مرجعیت علمی اهل

۱. با توجه به تقسیم کتاب به دو بخش «المبحث الاول فی امامة المذهب» و «المبحث الثانی فی الامامة العامة و هی الخلافة عن رسول الله صلی الله علیه و آله» و اهمیت ویژه قائل شدن به احادیثی چون ثقلین و...

بیت علیهم‌السلام در محافل علمی بسیار زیاد بوده و نتایج بهتری می‌توان از آن به دست آورد (فخلعی، ۱۳۸۳: ۱۸۹).

در ایران و حوزه علمیه قم نیز آیت‌الله سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ق) از حامیان خاص دارالتقرب (کرین و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱۰: ۱۰۴) نخستین بار به صورت جدی این اندیشه را مطرح کرد (مطهری، ۱۳۸۲، ۲۱: ۱۲۵).

بعد از ایشان، علامه محمدحسین طباطبایی (م ۱۴۰۲ق) در کتاب خود، شیعه در اسلام (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۵۳)^۱ و شهید استاد مطهری در نگاه‌های مختلف خود این مسئله را پیگیری کردند. در دهه‌های اخیر نیز آیت‌الله جعفر سبحانی در یکی از نگاه‌های خود یعنی سیمای عقاید شیعه (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۶: ۲۳۱) آن را مطرح کرده و آیت‌الله ابراهیم امینی مرجعیت اهل‌البیت (امینی، ۱۳۸۵) را در این زمینه نگاه‌اشته است؛ در حالی که آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب آیات ولایت در قرآن موافقت چندانی با این تفکیک نداشته و معتقد است: «هر چند تأکید بر مرجعیت علمی اهل‌البیت علیهم‌السلام و در رأس آن‌ها امام علی علیه‌السلام لازم و ضروری است، ولی جدا کردن آن از مسئله امامت و خلافت، اشتباه بزرگ و خطرناکی است و توابع بسیار بدی دارد که هیچ‌کسی به آن ملتزم نمی‌شود.»^۲ (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۶۴)

به هر روی، تبیین بیشتر این مسئله بستگی تامی به تبیین چیستی مرجعیت علمی و ارائه تحلیلی دقیق از مفهوم آن دارد، بنابراین در این مقاله سعی می‌شود پاسخی کامل به چیستی مرجعیت علمی و حدود و ثغور مفهوم آن داده شود.

۱. واژه‌شناسی مرجعیت

واژه «مرجعیت» از ریشه «رَجَع» به معنای روی‌گردان شدن (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۲: ۴۹۰) و برگشت است و با واژگان «ردّ» (عسکری، ۱۴۰۰ق: ۱۰۷)، «ایاب» (همان: ۲۹۹)، «عاد» و «اناب»، تفاوت‌های جزئی دارد که در کتاب‌های فروع اللغه بدان‌ها اشاره شده و با

۱. «شیعه که اساساً اختلاف‌نظر اساسی‌شان با اکثریت تسنن در سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود...»

۲. از نگاه‌های دیگری که در این زمینه تدوین شده‌اند می‌توان به مقاله «مرجعیت دینی و علمی اهل‌بیت» از جواد محدثی چاپ شده درم جله معارف اسلامی، اسفند ۱۳۸۴، شماره ۶۲ و پایان‌نامه «مرجعیت علمی اهل‌بیت از دیدگاه خلفاء ثلاثه و ائمه اربعه اهل سنت» از جواد حیدر هاشمی اشاره کرد.

تکیه بر مجموع آن‌ها می‌توان گفت: در این واژگان بازگشت به حالت سابقه وجود دارد، ولی در معنای رجوع حالت سابقه چندان مورد توجه نیست.

واژه «مرجعیت» در قرآن به صورت مذکور به کار نرفته است، ولی شکل مصدر میمی آن یعنی «مرجع» (به کسر جیم) (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۵۷) و به معنای بازگشتن (آل عمران/۵۵، مانده ۸/ ترجمه استاد حسین انصاریان) به کار رفته است^۱ و در بیشتر آیات هدف این رجوع و بازگشت، خبر دادن و آگاهی‌بخشی اعلام شده است. (مانده/۱۰۵، آل عمران/۵۵، لقمان/۱۵، عنکبوت/۸)؛^۲ از این رو در برخی آیات بازگشت را به سوی خداوند دانسته^۳ و در برخی دیگر نیز علت این بازگشت، حکم دادن درباره اختلاف انسان‌ها و یا حکم کردن و پاداش دادن، معرفی شده است.^۴

اسم مکان کلمه «رجع» نیز برخلاف معمول به کسر عین الفعل است و صیغه «المَرَجِع» جای برگشتن، معنا می‌دهد و مثلاً گفته می‌شود «مَرَجِعُ البَحْثِ او الکتاب»: مصادر و منابع بحث و یا کتاب؛ «کان مَرَجِعُ هذا الشیء الی»: بازگشت آن چیز به ... بود (المعانی).

اما «مرجع» به فتح عین الفعل یعنی جیم، در قرآن به کار نرفته و با این شکل بیشتر در زبان فارسی کاربرد دارد، چنان که در فرهنگ معین برای این واژه معانی محل بازگشت، شخص یا

۱. مصدر میمی در ثلاثی مجرد بیشتر بر وزن مفعَل می‌آید، مگر در مثال واوی و اجوف یایی که به وزن مفعِل می‌آید و همچنین چندین کلمه از این قاعده مستثنی بود و بر وزن مفعِل می‌آیند که مرجع هم از همین استثناءها است. در مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می‌آید (رک: حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۵۱/۱۱).

۲. «إِلَى اللَّهِ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (مانده: ۴۸)؛ بازگشت [همه] شما به سوی خداست؛ آنگاه در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد (خبر دادن درباره اختلاف آنان). «إِلَى اللَّهِ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مانده: ۱۰۵). بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» (آگاهی دادن درباره اعمال انجام گرفته).

۳. «ثُمَّ إِلَىٰ مَرَجِعِكُمْ فَأَخْبُكُمْ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» آنگاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد (آل عمران: ۵۵ و یونس: ۴).

۴. «ثُمَّ إِلَىٰ مَرَجِعِكُمْ فَأَخْبُكُمْ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (آل عمران: ۵۵)؛ سپس بازگشت شما به سوی من است، و در میان شما در آنچه با هم اختلاف داشتید [به عدالت] داوری می‌کنم. «إِلَى اللَّهِ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مانده: ۱۰۵)؛ بازگشت همه شما به سوی خداست؛ در نهایت شما را به آنچه همواره درباره آن اختلاف می‌کردید آگاه می‌کند.

مقامی که می‌توان برای درخواستی به نزدش رفت و نوشته‌ای که برای به دست آوردن اطلاعاتی می‌توان به آن مراجعه کرد، ذکر شده است (معین، ۱۳۸۶، ۳: ۲۷۲۷).

نکته مشترک همه معانی یاد شده این است که همگی به نوعی معنای اسم مکان داشته و به کسر عین‌الفعل باید خوانده شود، نه فتح آن.

به هر صورت با توجه به مطالب یاد شده، مرجع را چه به فتح عین‌الفعل بخوانیم و چه به کسر، در همه موارد یاد شده معنای اصلی، همان «بازگشت» است که در کنار خود معنای پذیرش حاکمیت و حکمیت یک شخص یا یک شیء و به تعبیر دیگر برگشت برای حکمیت، داوری و تحکیم را دارد و از واژه «مرجعیت» که به عنوان مصدر جعلی به معنی مرجع بودن از آن اخذ شده، در فارسی معاصر به معنای مرجع بودن، مورد رجوع بودن و محل مراجعه دیگران بودن (دهخدا، ۱۳۷۳، ماده رجع) به کار می‌رود و چون مصدر جعلی از اسم فاعل، اسم مفعول، مصدر میمی و برخی صیغه‌های دیگر ساخته می‌شود (در مورد حاضر فقط می‌توان از مصدر میمی به کسر عین‌الفعل اخذ کرد)، بنابراین قرائت «مرجعیت» به فتح عین‌الفعل صحیح به نظر نمی‌رسد؛ با وجود این و به هر روی، در واژه مرجعیت نیز معنای حکم‌خواهی و بازگشت برای تحکیم مورد نظر است و در عربی معاصر هم وقتی گفته می‌شود «المرجعیة الدینیة» یعنی «السلطة العالی فی المباحث الدینیة» و هنگامی که از مرجعیت امام سخن گفته می‌شود، بدین معنا است که گفتار، کردار و تقریر او حجّیت داشته و برای فهم و حلّ اختلاف و داوری باید به ایشان رجوع شود؛ به تعبیر دیگر، قول، فعل و تقریر امام، مرجع است و در تبیین و تحکیم مطالب، سخن امام دلیل و برهان بوده و به دلیل دیگر نیازی نیست. (خطیبی کوشکک، ۱۳۸۶: ۴۶۲)

شهید مطهری از این امر تعبیر به «ولاء امامت» می‌کند و می‌نویسد: «ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیت دینی یعنی مقامی که دیگران باید از وی پیروی کنند، او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارت دیگر زعامت دینی. چنین مقامی مستلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش سند و حجّت است برای دیگران.» (مطهری، ۱۳۸۲، ۳: ۲۷۷)

بنا براین واژه مرجعیت دو معنا را در دل خویش نهفته دارد:

الف) معنای منبع بودن: یعنی هنگامی که چیزی را نمی‌دانیم به قول، فعل و تقریر امام که

مرجع است، رجوع می‌کنیم.

ب) معنای حاکم و داور بودن: یعنی هرگاه اختلافی در فهم یا تقریر و تبیین مسئله‌ای پیش آمد، گفتار، کردار و تقریر امام، فصل الخطاب و حاکم خواهد بود و این بدین معنا است که دیدگاه آنان، خود دلیل و حجت بوده و نیاز به دلیل و حجت دیگر نیست. این معنا از مرجعیت امامان علیهم‌السلام در عینیت و واقعیت تاریخی-کلامی نیز تحقق داشته و شواهد و قرائن متعددی می‌توان برای آن در متون دینی پیدا کرد و مثال‌های متنوعی از حوادث تاریخی بر آن اقامه نمود؛ مانند موارد ذیل:

۱-۱. شواهد قرآنی و روایی

در ذیل آیه «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) که خداوند فرمان می‌دهد: «اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید»، امام رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤال راوی می‌فرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ قُلْتُ فَأَنْتُمُ الْمَسْئُولُونَ وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ قَالَ نَعَمْ. قُلْتُ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ نَعَمْ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۱۱)؛ ماییم اهل ذکر و ماییم پرسش‌شوندگان. عرض کردم: شما پرسش‌شونده و ما پرسش‌کننده‌ایم؟ فرمود: آری. عرض کردم، حق ما این است که از شما پرسسیم؟ فرمود: آری.»

تفکیک صورت گرفته بین سائل و مسئول، منحصر کردن مسئولین در امامان و همچنین استفاده از واژه «حقاً»، نشان می‌دهد که امامان منبع دانش بوده و پذیرش پاسخ آنان به عنوان حجت و دلیل واجب خواهد بود.

این معنای از مرجعیت در احادیث متعددی نیز مورد تأکید قرار گرفته و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام را واجب شمرده (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۴۱۳)، برخی روایات آنان را به کشتی حضرت نوح تشبیه کرده و پیروی از غیر اهل بیت علیهم‌السلام را نفی کرده است (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۲: ۲۷)؛ همچنین به صورت صریح حکم به انحصاری بودن نجات در تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام داده و در روایتی که انس بن مالک، خادم مخصوص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند آن حضرت، امیر مؤمنان علیه‌السلام را تبیین‌کننده و حل‌کننده اختلافات معرفی کرده و می‌فرماید: «أَنْتَ تَبِينُ لِمَتْنِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۵۹؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۴: ۱۷۹) از این جهت است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در خطبه ۱۴۴ نهج البلاغه به تأکید می‌فرماید: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرَّاْسِحُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا؟ أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ

حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ. بِنَا يَسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يَسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۲۰۱)؛ کجایند آنان که گمان دارند راسخون در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما، بر خود داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد، دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد و ما را در حریم عنایت وارد و آنان را خارج کرد. به وجود ما هدایت خواسته می‌شود و به برکت ما کوردلی برطرف می‌گردد. بی‌شک امامان از قریش هستند که درخت وجودشان در این تیره از خاندان هاشم غرس شده است. این منزلت شایسته دیگران نیست و والیان دیگر صلاحیت این مقام را ندارند.»

در این نوع از روایات که بخش عمده‌ای از کتاب *الحجة الكافية* را به خود اختصاص داده‌اند، امامان علیهم السلام محل رجوع در به دست آوردن دانش و معارف، همچنین فصل الخطاب به هنگام اختلاف و واجب‌الاتباع معرفی می‌شوند و دلیل روایی یا شاهدی تاریخی جز مصلحت‌سنجی‌های مقطعی بر تفکیک بین دو معنای یادشده به چشم نمی‌خورد.

۲-۱. شواهد تاریخی

انسان همیشه در پی به دست آوردن پاسخ سؤال‌ها و مجهولاتی است که برایش مطرح می‌شود. بدیهی است که یکی از این راه‌ها، رجوع جاهل به عالم است و سخن‌شخص آگاه به یک مسئله برای شخص ناآگاه به همان مسئله، حجت است و عقلاً همیشه به حکم عقل در مسائلی که جاهل بدان بوده‌اند، به کسانی که در آن مسئله آگاهی و علم داشتند رجوع کرده‌اند. چون امامان علیهم السلام بر اساس ادله روایی و تاریخی که (در کتاب‌های کلامی و در مساله علم ائمه آمده، (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ۱: ۲۴۰) عالم هستند، پس رجوع به آنها عین حکم عقل بوده و سخن آنان برای انسان‌های غیرعالم، حجت خواهد بود و این واقعیتی است که حوادث و وقایع تاریخی آن را ثابت می‌کند و رجوع به منابع تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از مسلمانان در مباحث و مسائل علمی به امامان علیهم السلام رجوع کرده و مرجعیت به دو معنای یادشده را به صورت اعلام شده و یا اعلام نشده پذیرفته بودند، در ادامه مواردی در این باره ذکر می‌شود:

۱-۲-۱. رجوع خلفا به ائمه علیهم السلام

خلفا اعم از خلفای سه‌گانه و خلفای اموی و عباسی با آن که از حیث فکری و فرهنگی،

مخالف امامان معصوم علیهم السلام بوده و در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی با آنان به مقابله برمی‌خاستند، ولی در موارد متعددی مجبور می‌شدند برای حل مشکلات پیش‌آمده به آن حضرات رجوع کنند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۹ق: ۱۹۱)؛ به عنوان نمونه می‌توان به سخن عمر بن خطاب اشاره کرد که می‌گفت: «لَا عَاشَ عُمَرُ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ يَعْنِي عَلِيًّا علیه السلام وَ أَنْ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ» (ابن طاووس، ۱۴۰۰ق، ۱: ۲۵۵؛ رک: فخرالدین رازی، ۱۹۸۶م، ۲: ۳۰۳؛ سیف‌الدین آمدی، ۱۴۲۳ق، ۵: ۲۶۱؛ ایچی، ۱۳۲۵ق، ۵: ۲۸۲)؛ زندگی نکند عمر برای مشکل پیچیده‌ای، (مگر این‌که) برای حل آن، ابوالحسن یعنی علی علیه السلام نباشد و همانا اگر علی نبود؛ عمر هلاک می‌شد؛ همچنین ارجاع معاویه به امیرمؤمنان علی علیه السلام (رضوانی، ۱۳۸۴، ۲: ۴۴) و فرستادن سؤال‌های فرمانروای روم خدمت آن حضرت به هنگامی که ایشان در رحبه حضور داشتند (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۱۱۱)، از شواهد گویای این ادعا هستند؛ چنانکه پاسخ‌های امام حسن مجتبی علیه السلام به پرسش‌های ارسالی از امپراطوری بیزانس که به شام فرستاده بود و از سوی معاویه به کوفه ارجاع داده شد و آن حضرت در حضور امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ دادند (طبرسی، ۱۳۸۱، ۲: ۷) و رجوع عبدالملک بن مروان در سال ۷۶ هجری به امام باقر علیه السلام درباره چگونگی ضرب سکه (امین، ۱۳۷۶، ۵: ۳۱) دلیلی دیگر بر ادعای یادشده به حساب می‌آید.

این نوع از مراجعات در دوره سلطنت خلفای عباسی نیز تکرار می‌شد. رجوع برخی از این خلفا به امام صادق علیه السلام در بحث چگونگی توسعه حرم مکی (عیاشی، ۱۳۸۰، ۱: ۱۸۵)، شاهد محکمی بر ادعای فوق است. این مراجعات، حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و علمی را پوشش می‌دادند و علاوه بر آن، شامل سؤالات حوزه تاریخ و باستان‌شناسی نیز می‌شد. شاید گویاترین شاهد این نوع از مراجعات، رجوع مهدی عباسی به امام موسی کاظم علیه السلام (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۱: ۳۵۶) و متوکل عباسی به امام هادی علیه السلام درباره آثار باقی‌مانده از قوم عاد (قمی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۲۹۸) باشد. مسئله‌ای که تنها نشانگر مرجعیت آن حضرات به عنوان منبع علمی بود، نه به عنوان خبیر و تاریخ‌دان؛ زیرا گفتار آن حضرات بدون درخواست دلیل به عنوان دلیل مستقل پذیرفته می‌شد.

۲-۲-۱. رجوع بزرگان مکاتب فکری

در کتاب‌های حدیثی و کلامی گزارش‌های متعددی از رجوع بزرگان مکاتب فکری به امامان معصوم علیهم السلام گزارش شده است؛ مانند سؤال عمرو بن عبید، دومین شخصیت تأثیرگذار و

بنیانگذار فرقه معتزله پس از واصل بن عطا از امام باقر علیه‌السلام در مورد خشم خداوند (طبرسی، ۲: ۳۲۲) و سؤال‌های متعدد حسن بصری از امام سجاد علیه‌السلام (علی بن موسی علیه‌السلام، ۱۴۰۶ق: ۴۰۸) و امام باقر علیه‌السلام درباره معانی آیات (طبرسی، ۲: ۳۲۷) و همچنین پرسش‌های بزرگان دیگر فرقه‌ها (طبرسی، ۲: ۳۲۸)، نمونه‌های اندکی از ده‌ها مثال می‌تواند باشد.

این شواهد نشان از رجوع شیعیان و غیرشیعیان و موافقان و مخالفان به امامان معصوم دارد و می‌تواند امکان و وقوع این امر را اثبات کند؛ اما این همه مطلب نیست و تکمیل مطلب به این است که ادله روایی علاوه بر امکان، وجوب چنین رجوعی را نیز می‌رساند و بر این امر تأکید می‌ورزد که این نوع از رجوع، انحصاری بوده و جایگزینی برای آن متصور نیست. به تعبیر دیگر، در مسئله مرجعیت امامان سخن از این نیست که می‌توان به آنان رجوع کرد، بلکه تأکید بر این است که باید رجوع شود؛ چنانکه امام باقر علیه‌السلام به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه می‌فرماید: «شَرَّفَا وَ غَرَّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (صفر، ۱۴۰۴ق، ۱: ۱۰)؛ به شرق و غرب عالم [هم] بروید، هرگز به علم صحیح دست نمی‌یابید، مگر آن علمی که از نزد ما اهل بیت بیرون می‌آید.

در روایتی نیز امام صادق علیه‌السلام به یونس می‌فرماید: «يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَخُذْ عَنِ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّا رَوَيْنَاهُ وَ أَوْتَيْنَا شَرْحَ الْحِكْمَةِ وَ فَصَلَ الْخُطَابِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانَا وَ آتَانَا مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (مجلسی ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۱۵۸)؛ ای یونس هرگاه علم صحیح خواستی از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بگیر. علم را ما نقل می‌کنیم. شرح حکمت و فصل خطاب را به ما داده‌اند. خداوند ما را برگزیده و به ما چیزی داده است که به احدی در جهان نداده است.

۲. واژه‌شناسی علم

بعد از روشن شدن معنای مرجعیت و این واقعیت که مرجعیت علمی از مرجعیت داوری قابل تفکیک نیست، مناسب است در تکمیل بحث، واژه‌شناسی علم نیز بر آن افزوده شود، با این تذکر که تعریف علم و بیان چیستی آن داستانی درازدامن بوده و از عهده این مقاله خارج است؛ ولی آنچه در این قسمت مهم به نظر می‌رسد، بیان این نکته است که مراد از علم در این بحث به صورت کلی، مطلق دانش است؛ (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۴: ۱۱۰؛ عسکری، ۱۴۰۰: ۷۲) چنانکه در سوره بقره هم می‌فرماید: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» (بقره: ۳۲)؛ ولی طبیعی است که این علم به گونه‌های مختلف کسبی و بدیهی یا نظری و عملی یا حتی

عقلی و نقلی یا تجربی و فلسفی و... تقسیم شود، اما معلوم نیست که چرا و چگونه از ابتدای آغاز بحث تفکیک مرجعیت علمی، از مرجعیت سیاسی، کلمه علم مقید به قید دینی و مرجعیت در احکام الهی شده است! گویا تقسیم علم به دینی و غیردینی، امری یقینی و مورد پذیرش همگان است. بر اساس این تقسیم‌بندی بدون دلیل، هر آنچه از وحی به دست می‌آید، علم دینی نامیده شده و هر آنچه از عقل و تجربه حاصل می‌شود، غیردینی تلقی شده است. در حالی که بررسی روایات، چنین تقسیمی را بر نمی‌تابد و آنچه از ادله روایی به دست می‌آید، عدم مقید شدن علم ائمه و به تبع آن عدم مقید شدن مرجعیت علمی امامان است؛ به گونه‌ای که گاه گستره علم امامان از حیث مکان از زیر زمین تا زیر آسمان دانسته شده و فرموده‌اند: «فِرُّوحِ الْقُدْسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۷۲؛ صفار، ۴۰۴ق، ۱: ۴۴۷)؛ ای جابر! به واسطه روح القدس زیر عرش تا زیر خاک را می‌شناسند.

گاه نیز از حیث زمان معرفی گشته و هر چه در گذشته اتفاق افتاده و در آینده اتفاق خواهد افتاد، گستره علم امام دانسته شده است. امام صادق (علیه السلام) با صراحت فرموده‌اند: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۶۱)؛ من آن چه در آسمان‌ها و زمین است و آن چه در بهشت و دوزخ است را می‌دانم و گذشته و آینده را می‌دانم؛ سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد، پس فرمود: من این مطالب را از کتاب خدای عز و جل می‌دانم. خدای عز و جل می‌فرماید: بیان هر چیز در قرآن است.

در روایتی دیگر ابو حمزه می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلًا أَبَدًا عَالِمًا بِشَيْءٍ جَاهِلًا بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْبُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ثُمَّ قَالَ لَا يَحْبُبُ ذَلِكَ عَنْهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۶۲)؛ نه، به خدا سوگند، عالم هرگز جاهل نمی‌شود [که] عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی؛ سپس فرمود: خداوند بزرگ‌تر، گرامی‌تر و کریم‌تر از آن است که اطاعت از بنده‌ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او باز داشته است؛ سپس فرمود: آن را از او باز نمی‌دارد.

به دلیل همین عدم تفکیک است که در روایت‌های متنوع و وقایع متعدد، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بدون هر قیدی و به صورت مطلق می‌فرماید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي، أَلَا تَسْأَلُونَ مَنْ

عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْقَضَايَا وَ فَصْلُ الْخِطَابِ» (صفر، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۶۷-۲۹۶؛ ابن‌قولویه، ۱۳۵۶: ۷۴؛ ابن‌بابویه، ۱۳۷۶: ۱۳۴)؛ از من پرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید...

جالب آن‌که می‌فرماید: «فصل الخطاب پیش من است؛ «فصل الخطاب» یعنی نهایت مرجعیت که قبول سخن به عنوان حجت و بدون درخواست سند، مدرک و حجت دیگر را ایشان دارند؛ بنابراین می‌توان به صراحت ادعا کرد که گستره علم امام هیچ قیدی ندارد و محصور به حصر خاصی نیست و حتی گمان برخی از اصحاب که علم امامان را مقید به احکام الهی می‌دانستند، از سوی امام صادق علیه السلام مردود شده است؛ به عنوان مثال، هشام بن حکم می‌گوید: در منا از امام صادق علیه السلام پانصد سؤال از علم کلام پرسیدم و گفتم آن‌ها چنین و چنان می‌گویند. امام فرمود: «تو چنین و چنان بگو.»

گفتم: «من می‌دانم که مسائل حلال و حرام در دست شماس است و شما از همه مردم نسبت به آن داناتر هستید، ولی آیا این‌ها علم کلام است؟» به من فرمود: «وَيْكُ يَا هِشَامُ لَا يَحْتَجُّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۶۲)؛ وای بر تو ای هشام! خدای متعال برای خلقش حجتی مقرر نمی‌کند که همه احتیاجات مردم پیش او نباشد.

عدم مقید بودن علم امامان و مرجعیت آنان به قید خاصی را می‌توان در بیانات اصحاب امامان و حتی برخی از علمای اهل سنت نیز مشاهده کرد. ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح خود بر نهج‌البلاغه می‌نویسد: «و ما أقول في رجل تعزى إليه كل فضيلة و تنتهى إليه كل فرقة و تتجاذبه كل طائفة فهو رئيس الفضائل و ينبوعها» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱: ۱۷) و بعد از آن ریشه علمی چون اعتقادات، فقه، تفسیر، صرف و نحو (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۰) و... را به امیر مؤمنان علیه السلام می‌رساند و ایشان را مرجع علوم اسلامی می‌شمارد.

این امر منحصر در باورهای ابن ابی‌الحدید نبوده و بسیاری دیگر نیز چنین عقیده‌ای داشته‌اند. بهترین دلیل نیز تنوع سؤال‌ها و مراجعه‌هایی است که به امامان علیهم السلام صورت گرفته است؛ همچون موارد زیر:

۱- شواهد متعددی وجود دارد که اصحاب در مسائل اعتقادی به امامان رجوع کرده‌اند؛

مانند سؤال عبدالرحمن بن ابی‌نجران از امام جواد علیه السلام درباره توحید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۲) یا

سؤال عبد العزیز بن مهتدی از حضرت رضا علیه السلام درباره یگانگی خداوند (همان: ۹۱) که می تواند نمونه ای برای موارد بسیار در این زمینه باشند؛ همچنین سؤال زراره از امام باقر علیه السلام درباره نبوت (همان: ۱۷۶) و سؤال و شاء از امام رضا علیه السلام درباره امامت (همان: ۱۷۹)، می توانند مثال های دیگری برای رجوع اصحاب به اهل بیت علیهم السلام باشد.

۲- اصحاب در مسائل علوم حدیث و تفسیر نیز به امامان رجوع می کردند؛ چنانکه ابن ابی یعفور در بحث اعتماد به روایات و راویان احادیث به امام رجوع کرد (همان: ۶۹) و یا برای رجوع در مسائل تفسیری می توان به سؤال ابن سنان از امام صادق علیه السلام اشاره نمود.

۳- مسائل و مباحث فقهی نیز بخش اعظمی از مراجعات اصحاب به امامان را به خود اختصاص داده است. سماعة بن مهران در مورد احکام، حرام و حلال الهی و تأویل آیات قرآن از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَ التَّوْبِيلَ وَ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ عِلْمَهُ كُلَّهُ عَلِيًّا علیه السلام» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۹۰)؛ خداوند به پیامبرش حلال و حرام و تأویل [قرآن] را آموخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی علوم خود را به علی علیه السلام آموخت.

همچنین امامان مبانی و روش های به دست آوردن احکام الهی را بیان می کردند و از مواردی که خارج از اصول و سنت نبوی است، بر حذر می داشتند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۷). این مراجعات، مسائل مختلف فقهی که شامل تمام ابواب از طهارت، عبادات و معاملات تا سیاست حدود و دیات یعنی تمام باید و نبایدها و حلال و حرامها را در بر می گیرد؛ چنانکه زراره نقل می کند: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرَهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۸)؛ حلال محمد صلی الله علیه و آله همواره تا روز واپسین حلال و حرام او همواره تا روز واپسین حرام است، جز حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السلام فرمود: کسی بدعتی نگذاشت، جز آن که به سبب آن سنتی را وانهاد.

۴- اصحاب علاوه بر موارد یادشده در مسائل اخلاقی (همان، ۲: ۶۶۳) و مباحث تاریخی نیز سؤال های خود را از امامان می پرسیدند، به خصوص حوادث تاریخی که در قرآن به برخی از آنها اشاره شده بود و ائمه علیهم السلام به تفصیل آن را برای مردم بیان می کردند که به عنوان نمونه به حادثه مربوط به آثار قوم عاد اشاره شد و یا می توان به سؤال حسین بن میسر از امام صادق علیه السلام

اشاره کرد (همان، ۳: ۲۴۷).

۵- در مباحث اقتصادی همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، خلفا به امامان معصوم علیهم‌السلام مراجعه می‌کردند، اما در باب راهنمایی‌های عمومی نسبت به زندگی مردم در جامعه نیز احادیثی نقل شده است؛ مانند روایات امام باقر علیه‌السلام (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ۶۸: ۳۴۷؛ کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۱: ۳۲) که در آن مسائل مربوط به اقتصاد مطرح می‌شود.

۶- سؤال عمر بن حنظله از امام صادق علیه‌السلام در مباحث اجتماعی و سؤال درباره اصحابی که بینشان اختلافی افتاده و چه باید بکنند (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۱: ۶۷)، شاهدی به رجوع اصحاب در مسائل اجتماعی به امامان است. ائمه در مباحث سیاسی به‌ویژه معادلات برون‌مرزی و یا حتی خارج از اسلام و مذهب نیز در پاسخ سؤال اصحاب راهنمایی‌هایی می‌کردند که سؤال محمد بن قیس از امام صادق علیه‌السلام درباره جنگ میان دو گروه باطل و فروش سلاح به آنان از جمله آن‌ها به شمار می‌رود (همان، ۵: ۱۱۳).

۷- یکی از مباحث مهم علمی که در قرآن از آن بحث به میان آمده است، نجوم و احکام و آثار مربوط به آن است که امامان معصوم علیهم‌السلام این آیات را تفسیر، تأویل و بیان مصداق کرده‌اند. تبیین امام باقر علیه‌السلام از آیه ۱۶ سوره نحل (حویزی، ۱۴۱۵، ق، ۳: ۴)، نمونه‌ای از این خروار به حساب می‌آید؛ همچنین در باب آموختن این علم و طریقه‌های محاسبات و روش‌های دقیق آن و نیز این‌که آیا مضرّ به دین است و یا نه، بین امام علیه‌السلام و اصحابش بحث‌هایی انجام شده است و سؤال عبدالرحمن بن سیابه از امام صادق علیه‌السلام شاهد رواج این مباحث است (ابن طاووس، ۱۳۶۸، ق: ۸۵).

در گزارشی، ابان ابن تغلب نقل می‌کند که مرد منجمی از اهل یمن نزد امام علیه‌السلام حاضر شد و سؤالی در مورد درجه روشنی خورشید، ماه و دیگر اجرام بیان کرد؛ در حالی که منجم یمنی ناآشنا به این معارف بود (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۸: ۱۹۵). در برخی از روایات نیز گفت‌وگوهایی در مورد مباحث ستاره‌شناسی (اخترشناسی) میان امام و برخی از شیعیانش مطرح می‌شود و امام نیز سؤالات و توضیحاتی را در آن خصوص ارائه می‌دهد. روایت هشام خفّاف از امام صادق علیه‌السلام مثالی در این زمینه است (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۲: ۴۸۹؛ ابن طاووس، ۱۳۶۸، ق: ۹۱).

۸- پیش از اسلام، اعراب به جهت تجارت و بازرگانی در خشکی و دریا از علوم جغرافیا که به طور عمده بر پایه اخترشناسی بوده است، استفاده می‌نمودند و با ظهور اسلام با توجه به

جایگاه و اهمیت احکام الهی چون سفر حج و قبله برای نماز، همچنین توصیه به گردش در زمین و تشویق به هجرت برای علم‌آموزی، گستردگی زیادی پیدا کرد که امامان علیهم‌السلام، هدایت‌گر این راه بودند. سلیمان بن خالد از امام صادق علیه‌السلام در مورد علت به وجود آمدن گرما و سرما سؤال می‌کند که امام علیه‌السلام در جواب او به توضیح علت به وجود آمدن فصول و تغییر آب و هوا می‌پردازد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۳۰۶) و ابوبصیر از امام علیه‌السلام در مورد بادها سؤال می‌کند و امام علیه‌السلام نیز آن را توضیح می‌دهد (همان، ۸: ۹۱).

روزی امام رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون حضور یافته بود، «ذو الریاستین» نیز حاضر بود، سخن از شب و روز به میان آمد، که کدام يك نخست آفریده شده است؟ ذو الریاستین مسئله را از امام پرسید و حضرت بدان پاسخ فرمود (ابن شعبه، ۱۳۸۲: ۷۱۳).

۹- این سؤال‌ها علاوه بر علوم فلکی درباره مسائل علوم تجربی نیز وجود داشت و از امامان پرسیده می‌شد؛ به عنوان مثال علم کیمیا با شاخه‌های متفاوتش از جمله علوم تجربی بود که در آن زمان رواج بیشتری داشته و در مورد آن از امیر مؤمنان علیه‌السلام سؤال کرده‌اند و حضرت جواب داده است (ابن شهر آشوب، بی‌تا، ۲: ۵۲).

امام صادق علیه‌السلام نیز در مطالبی که به مفضل بن عمر املا فرمودند، اصولی از علوم تجربی را به وی آموزش دادند یا به موردی می‌توان اشاره کرد که قاعده علمی «كُلُّ أَدْوَانٍ وَ لَوْدٌ وَ كُلُّ صَمُوخٍ بَيُّوضٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۶۱: ۱۸) را به ام‌جابر یاد دادند.

۱۰- مسائل پزشکی نیز از جمله مواردی است که در آن‌ها به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع شده است، البته ائمه نیز گاه با بیان کلیات و قواعد اساسی درمان و پیشگیری و گاه با پیشنهادهای خاص به این پرسش‌ها پاسخ می‌دادند؛ از جمله این موارد می‌توان از رساله ذهبیه نام برد که در جریان سفر امام رضا علیه‌السلام به طوس در مجلسی که مأمون جماعتی از فلاسفه و پزشکان، چون یوحنا بن ماسویه، جبرئیل بن یخشوع، ابن بهله هندی و دیگر کسان را گرد آورده بود. حضرت این کتاب را درباره امور پزشکی نوشتند و برای مأمون فرستادند؛ همچنین می‌توان به رجوع مادر متوکل عباسی برای درمان مریضی متوکل به امام هادی علیه‌السلام اشاره کرد، درحالی‌که همه پزشکان از درمان او درمانده بودند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۴۹۹). در موردی دیگر محمد بن عمرو می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام از ضعف معده‌ام شکایت کردم و از درمان آن سؤال نمودم و امام راه علاج ارائه فرمود (همان، ۸: ۱۹۱).

پاسخ به سؤال پزشکی محمد بن هارون (همان، ۲: ۵۷۲) و جابر بن حسان (حیان) (حر عاملی، ۱۳۷۶ ش، ۳: ۱۷۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ش، ۱: ۹۲) نیز از جمله این مراجعات به شمار می‌آید. در روایتی ابن‌محبوب از مریضی جرب که نوعی بیماری پوستی است، سؤال می‌کند و امام علیه‌السلام نیز به او پاسخ می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۸: ۱۹۶). سؤال نصر بن قرواش جمال نیز از همین نوع به شمار می‌آید.

۱۱- سؤالات جهان‌شناسی که جهان‌بینی انسان بر آن متوقف است، از جمله مسائل مهمی بود که از ائمه علیهم‌السلام پرسیده می‌شد و آنان نیز به تفصیل به آن‌ها پاسخ می‌دادند. مراجعه فضیل بن یسار به امام صادق علیه‌السلام یک نمونه از ده‌ها مورد در این زمینه است (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۱۳۲)؛ همچنین مسائل انسان‌شناسی که پایه و اساس مباحث علوم انسانی است و مسائلی از قبیل آفرینش، ابعاد وجودی، ابزار شناخت، اختیار، تکامل، روابط و... که نقش تعیین‌کننده‌ای در علوم دیگر دارند، مسائلی هستند که از سوی اصحاب ائمه علیهم‌السلام مطرح شده‌اند و آنان نیز به همه آنها پاسخ داده‌اند؛ به عنوان مثال، در این مورد می‌توان به حدیث مؤمن‌الطاق اشاره کرد (همان: ۱۳۳).

۱۲- در مباحث علم‌الادیان نیز چنین مراجعاتی بوده است و بهترین شاهد گفتگوی امام رضا علیه‌السلام با بزرگان ادیان در منطقه مرو خراسان است که با هرکدام بر اساس کتاب خودشان محاجه کردند و نشان دادند که در مباحث ادیانی پاسخگوی همه سؤال‌ها و حلال اختلافات در فهم متون دینی هستند (ابن‌بابویه، ۱۳۷۸ ق، ۱: ۱۵۴). از امامان دیگر نیز چنین گزارش‌هایی وارد شده است؛ مانند گزارش یعقوب بن جعفر از گفت‌وگوی حضرت ابوبراهیم علیه‌السلام با یک راهب (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۴۸۱) که از یمن آمده بود.

البته بدیهی است که فراگیر بودن علوم اهل بیت علیهم‌السلام به معنای گفتن همه آنها نیست و در مرجعیت به اندازه‌ای ارائه می‌شود که از آنها خواسته شده است و امکان قبول آن وجود داشته باشد؛ چنانکه محمد بن ابی‌نصر در روایتی از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که از امام رضا علیه‌السلام مسئله‌ای را پرسیدم، حضرت از جواب امتناع ورزید؛ سپس فرمود: «لَوْ أُعْطِينَاكُمْ كُلَّمَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ وَ أُخِذَ بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۲: ۲۲۴)؛ اگر هر چیزی که می‌خواهید را به شما بگوییم و ببخشیم، باعث دردسر شما می‌شود و گردن صاحب‌الامر را می‌گیرد.

نتیجه گیری

با توجه به مطالب یادشده معلوم گشت که مرجعیت مطرح شده به معنای پاسخگویی به سؤالات همراه با تحکیم در مباحث اختلافی از ارکان امامت است و امامان علیهم السلام آن را دارا هستند؛ همچنین می‌توان معتقد شد که با توجه به فهم تاریخی که از مسئله مرجعیت علمی امامان صورت گرفته است، این مرجعیت عام بوده و هیچ قیدی را بر نمی‌تابد و علاوه بر ادله کلامی که بر مطلق بودن این مرجعیت دلالت داشتند، ادله تاریخی نیز نشان از عام بودن و محل رجوع مسلمانان بودن در همه مسائل دارد.

منابع

قرآن

- نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ ق)، قم، هجرت.
۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، (۱۴۰۴ ق)، شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفي.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیة، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. _____، (۱۳۷۶)، الأمالی، تهران، کتابچی.
۴. _____، (۱۳۷۸ ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان.
۵. _____، (۱۳۶۲)، النخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، المناقب، مصحح: هاشم رسولی و محمدحسین آشتیانی، قم، انتشارات علامه.
۷. ابن شعبه، حسن بن علی، (۱۳۸۲)، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، مترجم: احمد جنتی، تهران، امیرکبیر.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۶۸ ق)، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال من علم النجوم (تاریخ علماء النجوم)، قم، دارالذخائر.
۹. _____، (۱۴۰۰ ق)، الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم، مطبعة الخيام.
۱۰. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، (۱۳۵۶)، کامل الزیارات، تصحیح: غلامرضا عرفانیان یزدی و عبدالحسین امینی، نجف اشرف، المطبعة المباركة المرتضوية.

۱۲. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، (۱۴۱۱ق)، *إعلام الموقعین عن رب العالمین*، تحقیق: محمد عبدالسلام ابراهیم، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت.
۱۳. آمدی، سیف‌الدین، (۱۴۲۳ق) *أبکار الأفكار فی أصول الدین*، تحقیق: احمد محمد مهدی، قاهره، دارالکتب.
۱۴. امین، محسن، (۱۳۷۶)، *سیره معصومان علیه السلام*، مترجم: حسین وجدانی و علی حجتی کرمانی، تهران، سروش.
۱۵. امینی، ابراهیم، (۱۳۸۵) *مرجعیة أهل البيت*، تهران، مشعر.
۱۶. ایجی، میرسیدشریف، (۱۳۲۵ق) *شرح المواقف*، تصحیح: بدرالدین نعسانی، قم، الشریف الرضی.
۱۷. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، (۱۴۱۰ق)، *الغارات أو الإستنصار والغارات*، قم، دارالکتاب الإسلامی.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۷۶)، *الفصول المهمة فی أصول الأئمة علیهم السلام* (تکملة الوسائل)، محقق: محمد قانعی، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۱۹. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، مصحح: هاشم رسولی، قم، اسماعیلیان.
۲۰. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
۲۱. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، (۱۴۲۶ق)، *امام‌شناسی*، مشهد، علامه طباطبایی.
۲۲. خطیبی کوشکک، محمد، (۱۳۸۶)، *فرهنگ شیعه (کلام)*، قم، زمزم هدایت.
۲۳. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر: جعفر شهیدی و محمد معین، تهران، روزنه.
۲۴. رضوانی، علی اصغر، (۱۳۸۴)، *شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات*، تهران، مشعر.
۲۵. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۱۹ق)، *العقیده الإسلامیة علی ضوء مدرسة أهل البيت علیهم السلام*، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۲۶. _____، (۱۳۸۶)، *سیمای عقاید شیعه: ترجمه کتاب دلیل المرشدین الی حق الیقین*، مترجم: جواد محدثی، تهران، مشعر.
۲۷. شرف‌الدین، عبدالحسین، (۱۴۲۶ق)، *المراجعات*، تصحیح: المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، قم، المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام.
۲۸. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، تصحیح: محسن بن عباسعلی کوجه‌باغی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی علیه السلام.
۲۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶)، *شرح اصول الکافی*، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۳۰. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۸)، *شیعه در اسلام*، قم، دفتر نشر اسلامی.

۳۱. طبرسی، احمد بن علی، (۱۳۸۱)، الاحتجاج، مترجم: بهراد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. _____، (۱۴۰۳)، الاحتجاج، تصحیح: محمدباقر موسوی خراسان، مشهد مقدس، نشر المرتضی.
۳۳. علی بن موسی علیه السلام، (۱۴۰۶ق)، الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام و المشتهر بفقهِ الرضا، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۳۴. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰)، التفسیر، تصحیح: هاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۵. عسکری، حسن بن عبد الله، (۱۴۰۰ق)، الفروق فی اللغة، بیروت، دارالآفاق الجدیدة.
۳۶. رازی، فخرالدین، (۱۹۸۶م)، الأربعین فی أصول الدین، قاهره، مکتبه کلیات الأزهریه.
۳۷. فخلعی، محمدتقی، (۱۳۸۳)، مجموعه گفتمان های مذاهب اسلامی، تهران، مشعر.
۳۸. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب.
۳۹. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، تصحیح: غفاری، علی اکبر، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۴۱. کرین، سیدحسن قریشی؛ فلاحی، احمد حسین و خرم آبادی، یداله، (۱۳۹۱)، «تطبیق اندیشه تقریب از منظر امام خمینی و آیت الله بروجردی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال دوم، زمستان، ش ۵.
۴۲. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۲)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا.
۴۴. معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات نامن.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، آیات ولایت در قرآن، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، قم، نسل جوان.
۴۶. آوای بیداری، ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی، فروردین ۱۳۷۲.
۴۷. المعانی (https://www.almaany.com).